

هر نفسی که در معین و غیر معینی و نظیر اقلی است که بواسطه عرض تعینات و تعینات خود پدید آمده و از وجود
 اقلی خوانند پس بحال صفت یقینی است و مقابل مظهر نظیری کل را کل و جزا جز و تعینات چون پدید شود ثانی شود
 ثانی چون ظهور کند اول پوشیده شود و در فصلی میفرمایند در تجلیات اسما الهی اول قسمت کنیم تجلی را در چهار
 و بیان کنیم چهار مقدمه قبل از شروع بموضوع تا بر سالک انکشاف تمام تجلی کند و در اول آن محتاج دیگر گفت شود
 تقسیم اول تجلی یا ضعیفی است و آن در چیزی و مجلی باشد که اثر مجلی فیه نامند و یا ضعیفی آن بخیر یا باشد که اثر مجلی
 به خیر است تقسیم دوم تجلی عینی یا با اثر است و اثر حقیقی گوئیم و یا تاثیر و اثر تجلی فعلی نامیم تقسیم سوم تجلی یا با اثر
 و اثر مخصوص است تا امر است خواه آن صورت شخصی بود خواه نوعی و جنسی یا آثار مختلفه و آن مقام تقسیم چهارم
 تجلی یا با اثر است که خارج نفس باشد و نفس که در نفس است مقدمه اول هر قسم در تجلی حقیقی عین آن اثر است
 که تجلی بدین شده و آن صورت حقیقت و نظیر او است و در فعلی عین آن تاثیر و دوم جمله اسما و صفات مخصوص
 یک نوع تجلی نیستند بلکه در همین مراتب نظایر تجلی اند با اختلاف انواع تجلی سوم جمله اکثر اسما و در نفس مخالف تجلی
 اسما است در افاق بحسب اثر و تاثیر مخصوص و عموم عند تحقیق چهارم تجلی اسم فعل من حیث الفعل در نفس هم
 فعل است فقط بلکه تجلی صفات سلبیه در خارج نیست شدن اشیا است از قید هستی و در نفس گمان مترو
 از عمل و غش و رفع وجود و سوزن از میان هر سالک هر قدر می که مجاهده کند بقدر ترقی صفی ازین صفات پروری
 متجلی شود و مطابق آن ظهور آثار و تبدیل احوال گردد و این تجلی نوعی فنا است که بحسب استعداد سالک نیست
 همه بدخواه با اعتبار صفات باشد خواه بحسب مراتب مثلا اگر صفت عظمت تجلی کند سالک بوجوه و ایل که باعث همه
 افعال فاسده و اعمال باطله بوند فانی شود و اثر او که اخلاق خسته باشند دست در مخصوص و در سایر اعمال
 و اگر صفت تجلی کند سالک فنا از صورت و عالم که تخریب است از دست حاصل شود و آینه جمال ملک ملکوت خود
 را بگرد و ازین درجه اوسط از درجات ولایت است و چون تدریس تجلی کند سالک اند خود را از هر عالم و عالمیان
 فانی شود و از هستی هیچ اثری در وی نماند و این مقام لاموت است هر که درین مرتبه رسد بکین موجود است
 جبروتی و ملکوتی در خود مشاهده کند و هیچ حجاب باقی نماند و هر کس که این صفات در غیر انسان تجلی نشود نمی بینی
 که صفاتی آینه و بیانات از دولت رنگ فعل مثلا حقیقت تجلی غنا و تربیت است و این مظهر مثال و حصار کل

خلوت اند تا آنکه چون مطابق این جمله صفات یک حقیقتی است در حقیقت و اعتبار بر مراتب قوه و ضعف مطابق
 تجلیات اینها نیز یک است و امتیاز با اعتبار در تقاطع ذرایع ضعیف و قویه و اولی این ذرایع آنرا بدین غیر است بفعول
 یا قبول چنانچه سر و قتل النفس مقفوف و امثال آن و آنرا بدین خویش چنانکه زنا و شرب خمر و قمار و کذب
 و دیگر گناهین بقراب خداوند تعالی و اعلم آن اثبات هستی با سواست همیشه و می تعالی و تجلی اسماء الهیات در خارج
 همین کیفیت محمدری باشد و اینرا عالم اجمال خوانند و چون این اسماء بر ملک تجلی کنند مرتبه جمع الجمع او را حاصل شود
 و آن بودن و دانستن و در ریاض و شناختن و اثبات کردن خویش است بعینیت ذاتیه بحسب تعیین اولی بکیشی
 که غیر از علم سلک بر تیز و همه الوان بلون واحد نمایند و تفصیل مراتب با جمال مبدل شود تا سالک عالم بیروت را
 در خود مشاهده نماید پس مثلاً بیروت که اقصی درجه علم است حقیقت تجلی اسم علی باشد و تبدیل تفصیل با جمال از
 تجلی اسم می است و آن عروج است از منزل قدیمت بتجلی حیات و نمود و عدت الوان که رفع تعینات
 کثرتی است تجلی اسم بیع و اثبات یعنی ذات کبشیت مذکور تجلی فرد است شناختن و در ریاض و دانستن و بودن
 از تجلی اسم اولی و آن و هو واحد است پس کمال انکشاف و عدت بودن محض است بی عروج حیات تا کافی
 بهجا و لا شکوه سوار و لا فوکه سوار بقدر حال او شود و گمان نبری که تجلی این اسماء بغير انسان حاصل نیست چه بکلیت
 کائنات تجلی فیله بدین اسم چنانچه گفتیم که وجود مطلق با جمله مراتب حاضر است در هر منظر کلی و جزئی پس منظر
 تنبلی کلی است و صورت نوعیه وی که بدان ممتاز است از ما سوا خویش و مثل او معدوم است و در اعتبار
 دارد اعتباری اجمالی و اعتباری تفصیلی و صاحب بصیرت بسبب آن صورت من جهة الایمال همان
 و بی صورت را بیندیشی که تیز او منسوج بود و کت او اجمالاً و من جهة التفصیل انتقال کند بملکات کائنات
 تفصیلاً چنانچه صاحب نظر صورت زید را زید دانسته که این زید است فقط و یا بلاخط درین صورت
 انتقال نموده بسوی احوالی که عارض زید را در از منزه نشد و از آن احوال بسوی بیات افلاک که موثر اند
 بدین احوال و از بیات بسوی شمار آخری و انتقال تفصیلی یا نام است که ملاحظه اندک باشد و حاصل پیشین
 مخصوص بکشف بصری است چنانکه در اولها ما بنیاد یک نظر سراسر کبشیتی معلوم میگفتیم یا ناقص که
 سرخلاف است و آن مخصوص است بعلم صورت از عالم اشکال و همیشه خواص نجوم است پس صورت هر زده

از ذرات کانیات با قیاس جمال تجلی احد است و غیره و سائر الذرات با اعتبار تفصیل تجلی اسم واحد است و ما بقی
 سمار الکل قتال کلامها و درین باب تأیید واضح و سند الحج بیت شیخ سعدی است قدس سره **فسر**
 برگ در قنات سیزده قطره بوشیار و هر ورقی و بترسیت معرفت کردگار و ای صاحب عشق بوشیار بشمار
 ششتر شش ترا رسول حضرت شود و یک فیض هر صورت و الیک الکتاب لاریک یه میدانی و اموش کن تا آنچه نمیدانی
 بدانی و آنچه نمیشناسی بشناسی **تو که در در علم آگلسان ما لم یعلم کمن یوالی** بحث از خویش مکن تا تحقیق معلم
 بدست نشیند استفاده تا کار بکلام سوی تو بنید جهت عالی کوشش بانی اختیار مختار است غرض اگر تفصیل نام
 نرسی تا قرض از دست دهه و اگر بعین عقین نرسی از پایه علم الفیض مجرب که العلم افضل الامور کالیا گویند و قبی از ایشان
 با علمان محفل بجان خود نشسته بودند که رفتی از بالای دیوار آواز زد که در و درم از چند روز محبوس است بنظر
 بخلص آن باید گذاشت ایشان بجانب می متوجه شدند درین اثنا می پارچه فروشی بسته بنیانها بدوش بسته ماست
 ایشان با شکشاف آن او کردند چون بسته را بکشاد از دست خود بر تانرا علی و علی و زیرو بالا کرده دید که ناگاه
 رفتی از آن بر آمده بجانب دیوار گرگیت و باز وجه ماه خود دیدی پوست فرمودند که از کشاد بسته به عامر چون در
 که بسته کشاد و حیرت و استی غامبی رفیع الدین خان صاحب در تذکره مینویسد شیخ عضد الدین سیاکر امر و سزا بنا از دیوار آن
 شیخ محمدی است عالم بود بیلوم شریعت و دیگر فنون غریبه و تصنف بود بوجوه تعویذ و زنده بقا است
 و توکل و وجود عیال و اطفال قدم از او نیز توکل بیرون نه نهاد هر چند مکام وقت خواستند بیای و می در پیش
 قرار و بنداهلار و انداشت و مدت عمر بقدر وفا گذرانید و تغییر و بنا بسیار مهارت داشت و حکایات
 عجیبی درین باب بسیار است و سال بیکبار و یکبار و شصت و نه روز در راه بخند متشن رفتیم بقرچی فکر می کردیم
 ایمن گفت که برین جامع افغان که دین ملک تسلط و برند و راه بیابان اکت فایده بسیار گفتیم که ایمن با این گفت
 ایمن را نمیدانم که چاکر اسال با بعد چند سال گفتیم از دست که ام کن گفت از دست مرشد گفتیم ما مردان که ساکن
 این بلادیم از شر کفار بکوتنا این ما نم گفت آمدن مرشد ماگزیر شدن است و خدا خود جل قادر است که شما را
 محفوظ دارد اتفاقا بعد وفات شیخ در سال هشتاد و پنج که سینه میزد دیگر سرداران مرشد شاه عالم پادشاه
 را بر او گرفت بمقابله ضابط خان آمدند بجز و بیابان گذشتند که ضابط خان فرار نمود و در یکروز از آن

از معرفت انعامان بدرفت و حافظ حقیقی بموجب اخبار شیخ نارامع انواع مامون داشت روزی که پیش از آن
تعلیمات غیر از علوم فرمود این علم موقوف به تعلیم نیست زیرا که اقسام آن غیر محصور است و با عاقل تعلیم نمی آید بلکه در
است بهیئت عالم مثال برگاه کسی از آن عالم منکشف کرد و تعبیر رویا بر وفق صواب متعین کرد گفت تعبیر رویای سید
بر پنج بود فرمود گاهی چنان می باشد که خواب بر معبر اظهار نماید و آن زمان در خاطر وی آیتی و حدیثی گذرد
و کسب معنوی آن تعبیر کند آیتی در دست بهیئت رجب نیکو کرد و یکصد و هفتاد و دو وقت یا صصال تاریخ
او چو رسیدیم گفت ما تفک شد با مرزا و کرسنج عبد الهادی صاحب کرامه مذکور میگویی شیخ
عبد الهادی قریشی امروزی و مرید شاه عضد الدین است متصف بود بصفت صلاح و تقوی و مردم را با وی
حسن بهیئت بود با من بسیار مهربان بود آیتی عزت علی مرید ایشان در کتابی که نام تاریخی آن معراج الحقیق است
می رسد که از زبان والد ایشان شیخ محمد حافظ که از اعیان رؤساء اعظم اکابر مکه در ایشان امر و بهاد منقول است
رساه عبد الهادی از سنین چهار ساله عمر داشت که روزی حضرت شیخ محمدی بقرب صیانت بنامه والد ایشان
تشریف می داشت بعد از فراغ تناول طعام وقت نماز رسیده بود حضرت شیخ بر فراستند و در وقت نود و سه برای
ادای سوره فاتحه مشغول در بصارت ظاهری شیخ علی عارف شده بود و بسبب اشتقاق تمام سمت قبل از آمد
دو دای ایشان با وجه و صغر دست آن رهای کعبه مقصود گرفته متوجه قبله ساختند همان وقت بزبان حضرت
شیخ گذشت که شیخ محمد حافظ خلف الصدق شما مقتدای و مرگ و دو عالمی را در طریق حق دستگیری نماید از
برکات آن انعام شکر که در حق ایشان از زبان الهام ترجمان وی حضرت برآمد آثار خشنه و تعذیب
عقلی و علامات حسن توفیقات از آن زمان واضح و لایح گردید و از همان وقت بهت برترک و تجرد و حشمت
از خلق و حسن سخن نمودار گشت از الامور بعد ایامی معدود و ولده بزرگوار ایشان را در کتب مجتذیل علوم موردی
که حصول علم معتزله مقدم است قوی پیش معلم فرستادند ایشان را از باب تعلیم و تلذذ تا مفرح العلوب
و دو ما بگستان اتفاق تحصیل افتاد روزی اتفاقا طفلان کباب خود و معلم بجای رفتی بودند و در ایشان
در آنجا آمدی بنام گاه در پیش بطور تسلان پیدا آمد و پرسید پس بدای ایشان پیدا شد آن در پیش خبری
از حسن سزا در آنجا آوریده با ایشان داد که این را بخورد ایشان از روی خوف بی تا بل خلق فرود آمد

شیخ صاحب کرامه

دان درویش از نظر غایب گردید بخودی که آن از خلق نرفت و خستی و فقری تمام از مردم در وقت ایشان
 پیدا آمد چنانکه یسوع رفت و از ایشان بیگانه تنفر نمودند و قانع اقبال بعبادت و ریاضت مطلوب مشغول گشتند
 تا آنکه وقت آن رسید که تراوات ولی و مقاصد مافی العزیم عملی بظهور گراید و زمی در حالت سیه صومعه بود
 ششم شاه نام در لباس درپوزه گران و در لباسی امرویه قیام داشت ملاقات شده چنانچه شاه تیسیم از ایشان فرمود
 که میروم بهام شده که عبدالهادی پیر با خود و لری ایشان بپوشی او شان روانه شدند چو در جای وقت نماز دیگر رسید
 ایشان در نماز اشتغال نمودند در حالت نماز انوار بر دل ایشان طاری شده مستغرق تا دیرکی واقع شد چنانچه
 خدمت شاه تیسیم ماندند فیض محبت او شان بذوق و شوق برداشتنند و در صحبت و جوی محبوب خرمخرا
 نوزدی کاری نداشتند چون ایشان از باره طلب سرشار بودند شاه تیسیم ستم خود و کسهای پیران خود که شاه
 و همون شاه مسکین و همون شاه فقیرت همون شاه مجنون محرابی و همون شاه ذاکر سوداوش و همون شاه نظام
 بلخی با ایشان بیاد داده فرمود که شجره مرشدان من بشجره شاه عضد الدین بعدین بیخ استم واحد است شاه
 از شاه عضد الدین بیعت کنید و استغاضه نمایند که مطلوب خود رسید ایشان از بس خود می از چشم جان
 خود و نیز داشتند چنانچه بارها بارها پاره شده در حالت با رویه رسیدند خدمت عضد الدین فائز شده دست بیعت
 دادند و در پیشش در او ایل حال قریب نصف شبی مالی مشغول شده عرض کردند که جاز به رحمت الهی
 برسد و ما را از من برماند فرمودند که یا ای بار خلاق بر دوش داری و در فقر و ترک ماست فقیر خود را از کار
 رفیقان انکاری التماس نمودید که غایت تمنای دل بنده آنست که اله تعالی مرا مثل سگان گوی حضرت
 گردانند آنکه بر این حضرت دار و این کلمات در دل حضرت جا کرد از کمال عنایت بکلمات حقائق بود
 و غلیظ بر حق و نایب مطلق خود ساختند از شی کمالات و خوارق عادات شاه عبدالهادی در کتاب مذکور
 مفصل مرقوم است این مختصر گنجایش آن ندارد و صاحب تصنیفات باطن و اهل سمیت و توجه قوی بودند و خط
 بسوای قلب شیرین ایشان کم گذشتی روزی خطره بر دل ایشان ظهور کرده بکلمه قادر بر حق فی الغیبه
 مطابق آن بظهور پیوست چنانچه مرشدان با اتم میفرمودند که یکی در از میدان خود و در آس جاموش برای
 کارند اعت خود داده بودند و جاموشان کشتهای مردمان را میخوردند چو از زمان شکایت بر جان

پیش شاه صاحب برده نخواست آن فرمودند که فراموشان بجز آنکه خواهم رفت روزی دوم هرگاه
 با موشان در گشت زاری و مانند شاه صاحب بسبب ضعف پیری نتوانستند باز داشت نگاه خیال
 که اگر کسی شکایت خواهد نمود فراموش گفت که ما سان دیگر نکرده اند بجز این خیال و بواسطه پیری از عالم غیب شده اند
 و مطلق ظهور آنجناب بظهور رسیده و از کمال صفائی باطن بر ضمیر میزدی خطرات مردم تکلف می شدند چنانچه مخصوص
 از نقابت بار اتم لکل میگرد که روزی زنان پای کوی دی میگردد حضرت شاه کل که ذکر شریفش عنقریب خواهد
 در اینجا عاقل بود و در خطره در اول شاه کل گذشت که زنان تا محرم پای کوی حضرت میگفت مجرد آن پشتمند و
 فرمودند که میان کل گرانس بر بدن من نهند اشر بخوابد که در من همان روز نگهبان شما کرده بودم و در آن واقعه
 مانند ششم و هفتم آن نقل زبانی شاه کل میگفت که میفرمودند که بعد است سال آن واقعه حضرت شاه عبدالهادی
 بر من طعن نمود و هم آن نقل میگفت که روزی بر شاه کل واقعه مانند واقعه حضرت یوسف علی السلام
 گذشته بود تاریخ و فوات حضرت شیخ عبدالهادی روز جمعه چهارم رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و نود
و در حضرت شیخ عبدالباری این شیخ ظهورالدونیر شاه عبدالهادی پیشی صاحبی امر وی از روستا
 شهبوح سیدی عمر و پسر و دیگر گویند که بعد بر توارش و بر او برادر ثانی وی شاه دوست محمد از پسر خود شیخ ظهور الدونیر
 در پیر در پیش و تربیت و لیس میداشتند و از دست محمد مجاهد در ایامت شاد می گرفتند و لباس رنگین پوشانیدند
 و وی حضرت را بجایات در ایامات سبیل تمام میفرمودند و لباس فاخره زیب بدن وی میفرمودند که طبیعت عبدالباری
 بس بزرگ است محل ایامات مانند دیگر و در وی هر دو حضرت از عمر ده و او از دو سالگی خدمت جد امجد فرمودند
 میانش ما فرموده استاب نسبت چینی همیشه کرده سلوک آن طریق عالی تمام میساختند و بعد انتقال جد بزرگوار
 خود شاه عبدالباری ظاهر نمود و لباس نوع آنرا سید داشتند و باطن خود را از مشهور و بی رنگی در کثرت رنگ رنگ
 مشغول بساده نشین بعد از آنکه گشته اند از همت و قوت نسبت عشق پیشینه فلانی خود را پر شور و پر نور
 ساخته حسن صورت و یک سیرش متاخران بود در یازدهم شعبان هر روز جمعه کعبه را رود و صد سبب پیشش
 داخل می شدند و یک پیر شاه و همان بخش و عقب گذاشتند و علقا روی حاجی سید شاه عبدالرحیم و سید علی شاه
 در حاجی غیر الدین و عاقل کل شیخ را فرمودید و در روزی بود و مجرد بود و شیخ محمد زید الدین شاه و ما را ظاهر کرد

در کتب معتبره

بودند و هم قرار بر انوار دی و شرف جو از ناز جانش واقع است تا آنکه شاه علی حسین میگفتند که روزی مجلسی
 پیرم شاه غلام حسین این آئین فقیر میفرمودند که یک پوشش میان مشکسته دیدیم و نیز همان وقت نیز انتقال یافت
 عبد الکریم کور سپه و شاه دوست محمد بعد انتقال جده خود در قریه برای ازادان و مجروران باستقامت ظاهر
 و باطن قیام میداشت و بمس غایرش بلباس نکارنگ از شورش مشق کشید بکینش بر شور و رنگین بود
 صاحب کلام هر وقایع لیل بودند و از صاحب سماع و اهل وجد بودند و درین حال ورقه و بار داشتند چون هر که
 غاری می شد حضرت شاه عبدالهادی در قریه مذکور اکثر تشرف میداشتند تا بران شاه دوست محمد
 سکونت در آنجا اختیار کردند و هر سال عرس وی حضرت در آنجا میکردند و ازادان و درویشان را و صفا و فقر را
 جمع نموده طعام میدادند و سماع فنا بر سر می پران میکردند درینو لاشاه غلام مصطفی بر سر قدیم عرش شاه دوست محمد
 در آنجا میگفتند و عرس حضرت شاه عبدالهادی بشمول دیگر آئینها و در هر روز وی میگفتند شاه دوست محمد
 پس زنداشتند و در هر روز هم ذقیق سن بگزارد و صد و بیست و هشت و اصل حق گشتند و چهار فلیف در عقیقه
 سید امیر علی شاه و شیخ فتح محمد و همیشه که این همه در قریه جو از نازش در موضع برای به نون اند و امام کش و در
 گنویشتند همان کتب و عروه و از زده مسکی مرید پدید بر زکوار خود شاه عبدالباری است. بودند بعد انتقال به پسر
 نظیم نظیق اب و جازیم خود شاه دوست محمد و خلیف پسر خود سید جاتم علی شاه یافتند و تمیزایش مشرف
 شده بود و در بزرگ درفش اوقات بودند و در آخر عمر سکر و سپه روی غالب بود و هم در آن حال حیات
 خود را در مشغولی ناز و اوراد سپردند و بیست و هشتم محرم سن بگزارد و صد و بیستاد و بیست و هشت
 درینو لاپسش شاه غلام مصطفی سجاد نشین وی بستند و در عمل اعمال و در علم پر کردن تقویة نقشبندی
 نصیبی و آخر میدادند و در طریق پیری و جدی مردم را تعلیم و تلقین می نمایند و هر سال عرس آباء کرام و ابرو
 با جماع فقر میکنند سلسله انتقال و هر حضرت حاجی عبدالرحیم از سلطنت رده یعنی افغانستان بودند و تقضا
 استعداد جلی از وطن خود در هندوستان بطلب علی شریف آید و در اول انتساب نسبت باطن هر چه عالی
 قادر به از شاه رحم علی که از اضرار حضرت شاه تمیم ساد پوری که یکی از کاملان هندوستان بودند و در
 اتم زیارت نزار شاه رحم علی که در قریه نهار است مشرف بوده بعد حاجی صاحب معنای این بیت

و لا ارام در بر دارم چو بی این تشنگی تشنگ بر طرف جو گو نسبت به شقیه چشمتی که خامش آید چشمتی است از حضرت شاه
 عبدالعزیز فرزند پسر شاه عبدالعزیز صاحب برنی امر و چون تحصیل نمودند و بعد انتقال ایشان مصداق این بیت بود
 چون دیدید بارگرد و لیر با نگر و دستخفی از دجله سیر با بیعت جهاد با طریقت با جناب سید احمد صاحب
 از حضرت حاجی مولوی محمد قاسم در مجلسی بار اتم نقل میفرمودند که چون هر دو ذات با برکات بعضی
 مراقبه با هم می نشستند از برکت توبه ایشان جناب سید احمد صاحب مای تبه که خامش نسبت چشمتی است
 ظاهر می شد و اثر توبه جناب سید بر ایشان غلبه مکرر و میداد و رحمه الله علیه هم مولوی صاحب صوت با اتم و با
 از اهل علم نقل میفرمودند که عبداله خان رئیس نجلا سامری حقیقت کمیش شاه رحم علی قدس سره برای دروزه
 چند سیه هم میگردید و قبل از تولد مولود که پسر خواند آمد و دختر خبر میدادند چون کیفیت آن بر از وی می پرسیدند
 میگفتند که مرشد من مرا صوت دختر و پسر معاینه میکنند تا آنکه در اید و بعد مرده بزرگ و خوش اوقات بودند
 از بی طرف ارواح بزرگان در عالم مثال ثابت میشود که صورت مثالیه را معاینه میکنند حاجی شاه عبدالرحیم
 در نسبت مفرود و نیکو کند و در حد و چیل و شش همراه جناب سید احمد مولوی محمد اسمعیل صاحب و منفرد
 سبکبان ششید شد رحمة الله علیه فکر حضرت میبایخی بود محمد مولود موفن و مدفن ایشان در نجف است
 و نسبت طریقت از حاجی عبدالرحیم ششید سید ایشانند و از اولاد و احفاد حضرت پناه عبدالرزاق صاحب از
 بودند و از اهل تکریم و تفرید و کمال تجرد و خوراد نسبت باطن هر چهار طرفی که از حاجی صاحب ایشان سید
 بود و اختار میکرد و بر اقیانوس است آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه بود و چنانچه سنی سال تکبیر اول نقل کرد
 و اهل نسبت و صاحبیت توبه بودند و نصیب آری به تعلیم اطفال اشتغال نمودند بطوری که کسی را بر حال ایشان
 اطلاع نمی بود مگر خواب حاجی امداد صاحب بحث هشتم بار ایشان شد و آن اینست چون که شوش طلب
 در سینه حاجی امداد الله علیه جوش زودار است با در ایشان در آورده نشی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اشاره از اوست آوردن با ایشان کردند و باز نشی دیگر حاجی صاحب نیز اشاره با ایشان کرده حاجی
 در یافت مقام و نشان ایشان متر و دو متجه بود و روزی بوساطت شخصی سداوت برت با ایشان
 نهادند و مشرف شدن بسبب این بهترین ایشان در یافتند که آن اشاره بسراج منیر از نظیر صلی الله علیه و سلم

میدان استوانی طالع صبح بود چنانکه شرح شد و در آنجا که دست میدان است
بسیار با بوی خوش و گوی می در لوله بخش و محبت صاحبخانه و خوش بینی بر سر و گردن و در آنجا
که در اول نماز است و نمازگزاران در آنجا که شرح میگردد و گاهی از سینه بکند ایشان بوی خوش

بوی خوش بوی خوش بوی خوش بوی خوش بوی خوش بوی خوش بوی خوش بوی خوش

<p>بوی خوش بوی خوش</p>	<p>بوی خوش بوی خوش</p>	<p>بوی خوش بوی خوش</p>	<p>بوی خوش بوی خوش</p>
--	--	--	--

در باطن بسیار در سینه است و در حضرت عاقله و در صاحبخانه و در دستها و در دستها
علیه تا در آنجا که بسیار نور محمد است. اند که در کشفش با آنکه نشسته حافظ صاحب با وجود آنکه
شرف را بجزوانه میگردد و در هیچ تعلق بر دنیا و دنیاها نشسته و گوی از صاحب ابناء و در آنجا
بدایه و در آنجا نشسته و هر دو صاحبان در سجده و تهنیت چون بر یکجا شرف گزینند از آنجا
که در نماز و هر وقت عالم استغراق بر ایشان طاری بودی و کرامات و خرق عادات از آن
حضرت اکثر نظر بر سینه اند و بسامردان در رضایان از برکت و حامی ایشان بطلب
نور ایشان رسیده اند و مشهور بود که حضرت صاحب خدمت بود و در چنانچه اکثر ایشان
بناب چشم دیدند و بیان میفرمایند که در ایام پیش از آنی که این دنیا را میگویند که کابین چشم خود دیدند
سکنا و لا یجوز بقیة حیات و اگر در آنجا آمد و رسیدند و چون در وقت و تاریخ را مطابق کردند و معلوم شد
که در آن حضرت در نور شریف نشسته و در آنجا در آنجا که با آنوقت و دیده بود در راه نور
شرف و اگر کسی چشمه و اگر خواجده نور محمد در حلیقه مولانا خردین عارف بود این دعا

بوی خوش بوی خوش بوی خوش

شریعت و تراثت در نهامی سلوک شیخ مریح طلاب طایفه خرمی و در مناقب محبوبین از ایشان
 بهین است مولانا نور محمد لقب مولانا پیر ایشان در مدالی است که از قوم کبریا و قوم کبریا از قوم کبریا
 بود و پوز از اجداد ایشان بود تولد ایشان شب پانجمین ربیع الثانی و در خرمی چنانچه بود
 که از چهار بکر شرق به که است از ایشان چهار استقامت و زدی که از مناقب است چهار استقامت و
 ایشان بهر بخشش الکی پیشین علم و سوره های حفظ قرآن کرد و چون بن تیز رسید و در بلد کلا بود
 در غیر طایفه که از آن در آن تحصیل علم ظاهر کرد و از شنیدن شیخ یفک در محلی که نامش بی حد است
 و شان رسید و چیز از طایفه خوانند برای تحصیل علم باطن بر در عرض سلطان الشانخ دست جنیت بدست حق
 است مولانا داد اول کسیکه مولانا در بی سیرت گشته از ایشان بودند به تحصیل تکمیل کمالا باطنیه و شرف
 شرف گردید مولانا سی چهار سال تخمینا در بی بقید حیات قیام داشتند و ایشان شش ماهه بوطین در مملکت
 شش ماهه در حضور و سفر خدمت مولانا حاضر بودند و در اول سفر پاکین ایشان نیز همراه بودند مولانا کمال
 نظر عمیق ایشان منجیل شستند چنانچه حافظ شرف الدین امر پیر ایشان کنانید نموده بود بیعت ایشان
 بیعت شست روزی شخصی از ایشان پرسید که علما تعظیم کفایت میکنند و این تعظیم بی شرف کفایت میکنند
 و حال آنکه در شریعت و حقیقت مخالفت نیست فرمودند که نظر علماء بر کفر ایشان است و نظر اولیاء بر طریقت
 و حقیقت ایشان می آید نه چون کفر فرمودند بسیار کسان از خطر آفتابان فرزند ذرذاعت قاشا
 مزاحم میشود باید که اسباب آن را ترک کند فرمودند باید که کم خوردن کم گفتن کم باطنی حلاط
 خوردن خیار کند و فرمودند اگر سالی خود را بیست و پنج صیت خیر نخواند هیچ نمید و هر روز از اول آن اند
 کارش بیست و پنج روز اگر در دوم راه در دوم نیست و بیای قناده فرمودند علی ای حال که مستقبل بشر
 توجه سلوک شود فرمودند که انسان کل عالم است و فوت شدن او قنای عالم روزی فرمودند که در سینه
 نفس وجودی و روحی و در سلطان با هر در ابتدای جان پس بیداری عاشق بود و فی قانیه بود و در سینه
 او ساخته بود در آنجا شب شبی وقت نیستی و در آنجا بود در شدا و در آنجا خود خفته بود
 در بر جان و جانیه محراب بسته بود و فرمودند آن فی قانیه خود را بشود و با کسان از قانیه بر آن اند

برای سبقت کتب سبک معانی و معارف مثل لایب الطالبین و فوائد و الواح و عشره کما و فیض حکم و غیره
 شیخ خودی رفته شیخ ایشان را با جازت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلافت دادند ایشان با شمار و جناب
 رسالت مآب قبول نمودند و ایشان اهل سماج و صاحب شوق و بوق بودند و هم صاحب کتابت کور و روایت میکنند
 که گاهی در بعضی دویدند و در عشق و گداز جگر و سوز دل خون از چشم می باریدند و گاهی روز شنبه و دست چشم
 کشاده میمانند و نادیده چشم بسوی آسمان و گروه آنها و می بودند شیخ ایشان را سبک نمودند
 و خود و دو یقینند که راه کوه درگ دشوار گذار است و در روایت آن بسیار بسیار از اغارت میکنند و طالبان راه
 هزاره را بخار سیدین مشکل است پس حکم شیخ نشان که در عهد بسیار مردم ملک سنگر و نظیر در عقیدت
 ایشان پیدا شدند و مردمی شدند و علی بن ابی طالب نیز حلقه گوش ایشان می گردیدند و تخصص علوم باطنی میکردند
 و ایشان را در هر ششاد و چهار سال بجز مشغولی ای اله و بیست خلق اله کاری نبود و در معجزه غیبی بودند
 و در هر وقت و وقت خیر سفر بستند و در ترس و خوف گشتند و در این شرح گفتند او اوقات حقیقتان بودند
 در این زمان پیرو ایشان میان اله بخشیدند از ایشان نشسته اند طالبان را ارشاد میکند و از
 آنندگان و روزندگان آنجا معلوم کردید که هم بفرمودند و در این اطلاق اند و کردید در الدین اقبال و بحار
 در اخبار الاضیاء است از او و خلافت از پدر خود سید کبریا داشت و از پدر خود محمد و هم جهانیان سید عالم اله
 بخاری نیز دارد و بعد از وی بر سجاده خلافت نشست و محمد و هم جهانیان بزرگان مبارک میراندند و در حال
 احوال مایه بگوش مشغول داشت و شیخ را بجز خود و وی پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق ایشان
 در اختلاف نظر بودی که ذاتی الشارح الحمیدی و بیشتر پیوسته مردم بسلسله ارادت محمد و بواسطه دوستی بعضی
 بواسطه پیوسته شیخ نام الدین محمد و نیز سید بزرگ بود و صاحب معرفت و بر او در این است و ذات او در
 و کرد شیخ سارنگ در اوایل حال از امرای نایب سلطان غیر در شاه بود و پسر سارنگی که اولاد
 بشهر رسیده و ستانست آبادان کرده بودست و از آن قدم سلوک طریق که مخصوص ال و صیقل است بسیار
 در اهل بخدمت شیخ قوام الدین خلیفه محمد و هم جهانیان که در تربیت مردان مقام عالی داشت و مقصود
 در کتب است افتاد و در پیش و طریق مشغول باطنی و ذکر حق از وی تلقی نمود بعد از آن بزرگ است و در پیش

شیخ سارنگی

شیخ سارنگی

و من در حلقه صحبت شیخ یوسف ابراهیمی که از شیوخ دانت بود در آمد و از وی استفاده علوم طریقت نمود و در آخر
 شیخ را جو سال فرود و اما متبدا و دیگر از آن پیران طریقت بدیشان رسیده بود و در این مسالقه طلب کتاب شیخ
 در ستاد شیخ سازگ از ایزد گردانید هر کتابی که در اینجا نیست دست داده باشد تنگی شیخ با دیگر شیخان
 با شیخ ستاد شیخ عباس الدین میرزا بود که بسایر هر دو به اتفاق داشت هر که از این حال شد شیخ سازگ
 در قبول آن ترفیب نمود و بعد از آن شیخ را قبول کرده آن سفاد تمام فیضی مشرف شد و فایده در ستاد
 و در شیخ میثاد می صاحب لایحه لکهنو است نام او شیخ محمد است از صغیر بسیار و در کتاب شیخ
 قوام الدین پرورش یافته بعد از آن مرید شیخ سازگ گشته و کار کرده ذکر ایشان در اخبار مفسر بر قوم
 و طوالت در این محقر کتابش این ندارد و در ایشان در لکهنو است نیز در شیخ سعدی
 بدین تخریب او می مرید شیخ میثاد است بزرگ بود و مافقه در شریعت و آداب طریقت بر می عالی
 و توصیف بود بزرگ و بزرگ او را نیز بر طریقه هر خود حضور بود و موع بود و بعد و سماع عالم بود بعد و شریعت
 و طریقت در علم خود و فقه و اصول تصنیفات دارد مثل شرح معراج و کافیه و حسابی و بزرودی و اشغال آن
 در رساله که شرح نوشته است مسمی بجمع السلوک بر طرز خزانه جلالی که از ملفوظات محدوم جهانیان است
 بسی از ملفوظات و معالمت شیخ میثاد در وی درج کرده و در وقتی که از وی نقل میکند میگوید کتاب شیخ
 شیخ میثاد و نام آن فیتا و هر جا که می گوید قال شیخ شیخ میثاد و از وی شیخ قوام الدین که می نویسد است و شیخ
 شاکر مولانا اعظم است که از فتنه با علما، معمر بود و پیر شیخ میثاد نیز پیش مولانا کتاب حروف المعارف می خواند
 و وقتیا بجزمت پیر عرض میکرد که معلوم بندگی محذوم است که شیخ بندگی شیخ الفاطمین کتاب کافی است و در
 معالی خود و عامل احوال شریف ایشان است اکنون ملازمت درین معالی از برای چیست فرمودی که کتاب
 بیات است که با وجود علم ترک تعلیم کند و بعلم خود اکتفا نمایند و او را در میان بسیار از شیخ صلی بن علی
 و صاحب فقه و معالمت و بر قدم پیر حضور و محو داشت شیخ مبارک مستدیل که با حکام شریعت و آداب طریقت
 موصوف بود و در شیخ سعد خیر اباوی بود و از شیخ سالار مرید شیخ میثاد الدین جوینوری نیز تربیت یافته بود
 و فایده او در شیخ سعد خیر شیخ صلی مروی بود و از آنجا و باوصاف و رویشان موصوف و باحوال ایشان

شیخ میثاد
 شیخ میثاد

محقق در باره این مباحث است و در پیشگاه مبارک حسنیاء بود از مردان شیخ سعدی خردمند شیخ الله و یار او است کیفیت
 مسکن معروض بود و منگام کثیره والی عهد و در چهار شریف آورده بود و لغات تعلیم و تکریم مخصوص گشته و آنرا حفظ کرامت
 کرده و بطور سید و همسایه سال که نهفته در دست است در عالم رفت برتال علیه و ذکر میر عبد الواحد بلگرامی شاه
 از جلد پیرزادگان ماره و تدریس کتابها است که از او است و از او است میبوسید و در ایل سال مرشد شیخ
 صفی الدین شایب لوری بود وی او را در توجو نام و اتفاقات نمودند او را در عهد شیخ صفی ازین عالم جلالت فرمودند و او
 ششده ساله بود بعد از واقعه شیخ محمدت مریدی شیخ حسین کن سکنده که بعد منزل از وی است ترتیبی از او است
 و تصنیفات و تالیفات بسیار داشت چنانکه در سال اول شجاعت بطور سوال و جواب رساله منظره در بیان مسائل مسطقی
 سلوک شریک ترتیبه الماراج کتاب است این در سلوک عقاید و شرح کافی بطور متعلق و غیره است مصنف در کتاب کور و کبریات
 از تصانیف وی آورده است علم و فضل وی از این نظر است و نسبت می ایستی و هفت واسطه سید زید شیدان امام جمعیان
 یعنی از عظیم سید و سید ایشان حضرت در کتاب کور و قوم اندوه هم در کتاب است حاجی الحرمین عسلا علی از او است و آثار
 اکرام می نویسد و قیام در معان غنیمت و فیروزه و الف بروف اوراق در وی خدمت شاه کلیم الله چینی قدس سره
 بیان یافته کرده که میر عبد الواحد قدس سره در میان آمد شیخ مناقب آثار میر خاوری بیان کرده و فرموده که شیخ در مدینه منوره
 بر سر تکیه ششم واقعه می نمود که در صحنه اله بر وجه معاد مجلس اقدس سالت پناه ارباب شایسته بود از اصحاب کرام و ارباب
 امت حاضر اند و در میان شمع است که حضرت با اولت بر شمشیرین کرده حرفها میرند و لغات تمام و در آن مجلس شیخ
 از صحنه الله استفاد کردیم که این شیخ که حضرت با اتفاقات باین مرتبه و در آن گفت میر عبد الواحد بلگرامی است
 و بافت مزید احترام و این است که سنابل تعریف او در کتاب علی علیه سلم مقبول افتاد و انتهی و بعد از کتاب
 است نماز بر چهار روق است نماز عوام عادت است مصرع هر ارسال عبادت کند نمازی نیست سه
 در پیشش بر ناستت است نماز اول چه حاضر بنویسند پیش میکار چه سود یا لا صلوة الا کبیر القلب و نماز
 عبادت بکلم صلوة تمسک و سار کار نماز و ای است که در خواب بیداری تضامیت بلکه لحظه و لحظه سه
 در کوی خراب کس را که نیاز است یا همیشاری و ستیش بر عین نماز است یا مصرع نماز عاشقان
 ترک وجود است یا و نماز کاملان زانین است و آن سه قیام و فقه و بکیر و نیت یا همه موجود است

شیخ سعدی خردمند

با هم گرفت بعد دو سال گفتند بر تلی که پیکار کرده از ما بر ما است افتاد و از چهار روی نوزادان نظر آمد که کشید و بر سر چو پیکار
 اینها یکدست ماریه توجوال شده است و در نیا استقامت نمود و سخن وزیر خاں قمانوگونی ماریه در خواب یکدست
 ولایت اینها از نظر می آید با فطلا و فقرای ماریه با استقبال شناسید و آنحضرت از آنجا قصد کشید نموده بود که در آنجا براه
 بشرف قدم بوس ستغین گشتند هر دین مردی شدند و کان فاطم فی سینه و عشره و الف چنانچه چهل سال است
 مطابق بود استند و آنحضرت را در رفع آسب غیره دست قدرت بسیار بود سکونت در ویشاں در شهر ماریه
 از زمان آنحضرت است حاصل ایشان هشتم صفر سنه سبع و عشرين و الف اتفاق افتاد و هزار نور در ماریه است متصل
 این ملامت و کتابت کور قوم است و ایشان را سپرد داشت و کریم سید اولیس سید اولیس سپرد و در
 سسیاده میر عبد الجلیل است و در مریس جای مولی موافق بود و بر او و کنسار میرفت هیچ خود نمائی و خود پندی
 بهرامون دامن حال او نمیکشت و چو سایر ارم خود را میدید بگوید که با ذیبت هیچ مودی بهم روا دار نمیشد این میرفت
 موفیان تبادل است و کسی که بگوید جانا و پیش می آمد بمقابل آن مکتف میفرمود اگر برای تعمیر فرورد و معاصر مصلحت
 وقت شدت که ما و سر ما اینها را از فرود محنت و موت میداشت و جرت تمام و کمال حواله مینمود امیری از او ای علی
 شخصی بر جا که خویش مرستاد و آن جا که بر گاه که بنزل رسید دست ظلم و از کرد و فقیری از فقرای ماریه و در جمع علی
 که شاه در ماریه داشت با جماعه ای که در آن زمان عالم رفت آن دست بر و محفلت بر تخت نشست بود گفت خیر
 قبول کرده و پند چینی محمور با ده سفارت ماند و ای در آن را بیرون کرد و با فقرای سز گفت شاه در بر غضب چو بست
 که دست ولایت چیزی بر موفیان و اشارت بر تخت کرد که پای او را از نم یا تخت را که در این حرف گفت آن چو بی پای
 گفت زور بیرون آمد آن عالم حیران ماند بعد از چهار روز خبر رسید که امیر صاحب جاگیر آن مکان فلان روز از
 بیفتاد و بگرد جاگیر در ضبط آمد و شرعاً و غریباً از دست آنجا که خلاصی یافتند را تم کوید عمل آن چو بست و در کتابت
 مرقوم است حاصل آنحضرت در ماریه در سنه سبع و عشرين و الف اتفاق افتاد و قرار ایشان در ماریه است
 سر راه نس مجرمانه خفته رحمت العلیه و کریم سید محمد الترمذی الکالیومی قدس سره و کائنات
 است اصل ایشان از ساوات صحیح نسبت بر نه است آبا که ارام او در مقام جانند بر سکونت داشتند و الله ما جده
 اینجانب میر ابو سعید از وطن بر آمد کالیبی طرح اقامت نمیکند و تکمیل کتب مستخرج بوس بود و کتب مستخرج

این ملامت و کتابت کور قوم است و ایشان را سپرد داشت و کریم سید اولیس سید اولیس سپرد و در

این ملامت و کتابت کور قوم است و ایشان را سپرد داشت و کریم سید اولیس سید اولیس سپرد و در

هر چه جمعی در اکثر حلقه و در سلسله شیخ جمال اولیا گذرانیدند و در فضیلت صوری رتبه حاصل نمودند و تا آنکه فراغ از شیخ جمال
 گرفتند و هم با شیخ موصوفی شیخ محمد دوم در میانان و وی میر شیخ بهاول الدین دوی شیخ سالار شده دوی شیخ بهاول الدین
 جوینوری دوی شیخ محمد عیسی و دوی شیخ فتح الداد دوی شیخ صدر الدین حکیم دوی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و در
 در طریق حقیقه عالی بیت کردند و اجازت سلسله ابجد قادیان و پیشینه و سهروردیه و مداریه یافتند اما آنجی که از مستخرج اسکال
 در بعد از آن رسیدند و در تسلیم نمودند و از آنجا عادت فرموده و در کانی پای اقامت نمودند و دیگر کتب سفر میالند و در پیش
 چون با کبریا رسیدند با امیر ابو العلاء اری قدس سره ملاقات کردند و پائین مجلس قدس نشستند و در این اثنای از حضرت
 امیر قویقه پسند و مجلس حضرت سید الهیانت که در پیش و تقیقه پائین است امیر ابو العالی از صد مجلس جانب ایشان
 و فرمودند که بر پیشانی ایشان مانع غری با سبب با گریخته دل زایدت مستی و شوق و تقیه با و گفته که تقیه
 ما اینجا است قریب بود که در بدن حضرت سید مشاهدت نمودن شرع خود را نگاه داشتند و مشوجه بالذکر شدند و وقت
 سعادت و در سیر سیرل امیر ابو العلاء رسیدند که با یکی سولاری ایشان را جانب خود میکشند و ناگزیر بعد رسیدن کبریا
 التماس طریق علیقه نشیند به نمودند حضرت امیر با کمال التفات طریق را تلقین نمودند حضرت سید کالی آمده سالها بان
 مشغول نمودند و بعد از سه سال با دیگر خدمت امیر قدس سره رسیدند چهار ماه در محبت قدس کسب فیوضات فراوان
 نمودند و از جمله اسفار و اسفار اخیر است که بخشش خواجیه بزرگ قدس سره فرمودند و در این سفر خلف الصدوق ایشان
 میر سید احمد در رکاب سعادت بودند چون بزرگت خواجیه بزرگ مشرف گشته اند که بی پیشی او را دست داد حضرت خواجیه
 بزرگ در آن زمان دو تا بزرگ قبول غایت فرمودند چون با فاقه آمدند آن دو تا بزرگ قبول در دست داشتند
 حدیثا حاقه قرآن بود منکر سماع اولیا بحضور حضرت میر صاحب حاضر بود که معنی آن مشهور بدین آنحضرت آمد و این است
 متنوی استرم کرد و قلم گفت حق لند سفر هر جا روی ما با بد اول طالب مردی شوی با قصد گنجی کن که این
 سود و زیان با در تبع آید آنرا فرغ دان که هر که کار و قصد کند مابیش با گاه خود اندر تبع می آید بشر
 تقیه کسب کن به وقت حج بود با چون که رفتی مک هم دیده شود با مقصد در معراج دید دوست بود با در تبع عرض
 و ملایک هم نمود با بجز در آمدن لفظ دوست از زبان انجمنی لغوه مستانه از زبان آنحضرت جریب مطهر یعنی که
 معبود ایشان بود که چون نعره می زدند در حاضران سرایت میکرد و دیگر اکثر مردم هم پیشی غالب میشد و هم ایشان

آنچه که اگر کسی افتاد گانز او مستگیری میکند و ایم می آید هم چنان بیستگانه است که دوم از شراب فتادگی مست است
 نفرین بود و سبب آن نعره مستانه اهل همان موقوفه سببش اقامی است از آن دیگر پیشش شده و تا شرف نعره و تحریک است
 است حتی کلا نعره آنحضرت در چهار پلین نیل و تپش گادان شکر میگرد و به علم با ایل بریان بودید و گریان می مانند
 مجلس یک سوال بود و مال از مال از مال جاری تر میشد و در او نعره می شنید المشبه بودند در مقام قطبیت کبریا
 و عیسوی المشبه بودند ازین است که چنانچه اجراء الهی از عیسو علیه السلام واقع میشد احوال تکرار
 این سخن واقع شود از مصنفات مشرفه تعبیر سورج فاکتور و راجع بعادت عربی در سال تحقیق روح و الهی
 و ارشاد و الهی الیک و رساله الفیاض عقاید صوفیه در سال اول معمول و رساله وارادات است آنحضرت مذکور است
 وجود میداشتند یک روز جمعه گوی از پیش مبارک جدا شد پیر شاه آنحضرت افتاده بود شاه محمد افضل
 الابدادی مرض کردند اگر اجازت شود موی بردارند فرمودند بهتر شاه افضل آن موی را بدست خود داشته
 حاضران از اصلا و ادب جمع آمدند و از موی مبارک آواز اسم ذات شنیدند و به حاضران حالتی طاری شد
 و ششم شعبان روز دوشنبه سزا آمد و سبب و تلف انتقال فرمودند در کابل مرفون گشتند میر غلام علی
 اولاد گشته تا سرخ عوث عالم یگان افاق تا میر محمد ذی شان به گفت تاریخ رحلتش از راه
 رفت قطب زمان بسوی چنان به شیخ محمد افضل الابدادی که سر علقه خلقای میر صاحب است نسبت
 بحضرت عباس رضی الله عنه پیش میشود و فضایل صوری و معنوی میداشت و در عمر بست و پنج سالگی بسعادت
 ارادت میر صاحب سید محمد فاکتور گشت و با اجازت و خلافت مستعد گردید و طالبان بشمار از فروغ عشق حقیق
 دل افروختند صاحب تصانیف عربی و فارسی بود و پانزدهم ذی الحجه روز جمعه سزا رسید و عیش و شادی
 و الفت یافت و در الابدادی مرفون گشت و کر سید احمد بن سید محمد الکالیوی قدس الله سره بهادر و
 ولایت محمدی و حال رایت احمدیه از غفوان جوانی نشو و نما فرود خردند و نور ولایت از جبین پهلوان می تابان
 مبارک و فیاض تعالی شاد جمال صوری و کمال معنوی بود و با هم اندانی داشتند جمیع صفات رضیه و سلامت رضیه
 سیمای سبزه نبل و نثار و مروت در عنصر لطیف و ذلیلت گذاشته بعد تحصیل علم صوری دست بیعت بولایت
 خود دادند و در عمر بست و چهار سالگی بر سزا حضرت و الله خود قدس سره نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گریه

حق تعالی وافر از اعتبار و اشتها از زالی فرموده و سده و سینه را قبله حاجات و تسبیح و شریف ساخت با دست
این در قیود و قالیق فقر و انکسار فرو نمی گذاشته و چون افتاب عالمیاب بر قوت انکسار بر هر کس یکسان داشته
بیاوصف است از حضرت و الی ایشان در همین حیات پدر خود بسجده و سرود و علانی می پیرداخته و توجه آنجناب را
بسیار اثر بود بر هر کسی که نگاه توجه میکردند بویژه در شیمی اقتاد یکی از مخلصان جامه دوخته بر سبیل نیاز آورد و
انجلی که در مجلس آن لوازش فرماید وقت نماز جمعه پوشیده مشوجه نماز نشدند بعد نماز حضرت شاه عظیم الله
نقشندی بر طول استین اعتراض فرمودند و حضرت شاه مذکور اعتراض مدام همراه میداشته کسی که بر دست کلان
در ایشان همی ایشان از آن اعتراض بیروت تا میگرفتند چنانچه در نجار استین قفسه نمودند آنجناب پیش خود در است
شان داد و استین ایشان بدست خود گرفتند در استین شاه عظیم الله القدر یادوت نمودار شده که باعث انفعال
ان گردید و استین آنجناب بنده دست بود و در غرض هم صفر سندان ربع و شانین ماز و الف سفر اخوت نمودند و
بکالی استراحت فرمودند و دست پسر در عقب گذاشته شد افضل الله و سلطان مقصود و سلطان مسعود
شاه فضل الله قدس سره فرزند و جانشین حضرت سیده جامع دانش صوری و معنوی و عامل سفر ظاهر است
و باطنی ملکی بود بصورت بشر صفر گرمی و لایت مجسم بود ذوق و شوق از هر موش او بش میگردید و بیل و کرم
و سایر صفات رفیع بر تنه اتم داشته اند و قتی چهار شخص رسیدند و عرض کردند که دلهای ما از تساوت بیک
سنگ سخت میدارد و در عمر گاهی نم از چشم ما می ماند بر آمده نام آنحضرت کشیده از مسافت بعید رسیده
ایم آنجناب در آن وقت خط بویین خود جالند هر می نوشتند و خط طولانی بود از آن خط دست گذاشته
چنان توجه فرمودند که هر چهار سبلی و از می پدیدند و عکس تجلی چه و مبارک بر تنه های ایوان که از قلع سنگ بر
پروانیه بودند تا فن گرفت و آنها ناد و بیس در حالت بنجودی و شورش و یکجا ماندند بعد اقامت بعیت آنجناب
آنجناب در چهاردهم ذی قعدة سده شصت و ماز و الف وفات یافتند و در کتب شیخ محمد محیی المصنف
شیخ خوب الله بر او زود تحقیق و او را دو سجاده نشین شیخ محمد افضل الزبیدی است قدس الله سره از جمله
بحر موج علوم شریعت و طریقت و علوم سیراب و در دامن در پوزه گران کوه طلب میرنجیت او را بوی
عظیم میداد گشت و خارق عادات بسیار سرد و کتب و رسائل کثیره تصنیف کرد در خصوصاً مکتوبات ایشان

شیخ زین العابدین
ابوالفضل

در چهار مجلد بر تالی است جل بر طرز فطرت و کمال در دوازدهم جمادی الاولی شب دوشنبه سیزدهم ربیع و در بیست و هفت
والف در چهار جلد است و ذکر شیخ محمد فاضل بمقدام حضرت آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر کاشانی و در بیست و هفت
سای اصلین طبعین است صاحبینات زینب و مناقب سید شریع بدرجه کمال داشت بسیار است و دست
و شکفته پیشانی بود فتوح و ذخیره نوحی ساعت و بنگار بیگانه را با حسان بی دروغ می نوشت جبر بر نعم و دکا
و لبس عالی اقتاده بود و در مقدمات غامضه علمی سبقت تمام ترمی رسید در نایم نهم ذی الحجه روز یکشنبه سیزدهم
ربیع و کسین هجرت و الف در صحت نمود و در بر تالی پورا سود صاحب کاشف الاستار گوید و در بیست و هفت
حضرت ابوی قدس سره مع فرزند قطب الدین شکر لیل آورده بود یعنی در ماه ربیع و دانش قدسی صفات
را تم گوید بطریق ایشان نازم و ایشان شیخ بدر الدین کمال و از فرزند ایشان آقا غلام علی و از فرزند ایشان شیخ
مهری جابیت و ذکر شاه نیرت الله الملقب برباط حضرت ابوی قدس سره و در
انجمن بسیار است شایسته ایشان سید ابوالفتح و یکدیگر تالیفات ایشان در بیست و هفت
شاه و در بیست جامع لغوت معنی لغت لایت مگر چه پوزان ایشان بوقت رحلت شوه لاجازت کسی او نشین
و دیگر اعمال خاندان خویش تالیفات فرموده بودند و شاه بان التالیفات کرده دست جمعیت بسید مرتضی
عبدالباقی ابن میرزا طیب و او در ریاضات مشافهت خلافت سلاسل قادریه و چشمتیه و سهروردی و یاد کرده
و از سید غلام مصطفی بن سید فیروز بن سید عبدالواحد بگامی و از سید شاه لنگه لای خلافت یافت بیدار
که ایار و اجبار و آنحضرت همه در تالیفات چشمتیه فرموده اند چون ایشان از طفولیت بسبب شایسته
توشیه پیدا شده بودند از سلسله قادریه و پیشه نند و از خدمت دیگر اولیا نیز اخذ فیض نموده در هر فرقی بسیار
و در گذشته نمود و او در تالیفات ریاضات از خدمت روز از شب از روز ممتازند السنه و سال کامل بر تالیفات
تسب و وفلس بر پنج اقطاب میفرمودند با وجود این غذا بقوت روحی سرو پا بر نه بر صومالیه و در بیست و هفت
در وقت سلوک یا مشایخ و مطلقان هر شهر و دیار تجسس مطلوب میفرمودند و در طلب مقصود از هر کسی هر گز
خارج نمیگشتند بی زاری بر خور و از نیندا گشتند از هر خرمی خوشه اتندی میفرمودند و درین زمان از جناب قادری
حضرت غوث الاعظم قدس سره درام فیض روحی محمد و معاون بوده است و بر اسطر فیوضات باطنی

ابوالفضل

شیخ

ان انتخاب حاصل میشد درین عرصه و از تربیت طالبان و رهنمایی گرانان صاحبان کالی قدس الله اسرارهم بگوش
 حق نبوش میرسد بزم خرم آنجا نموده خدمت قبله آفاق بودی عشاق حضرت کسبشاه فضل الله صاحب قوس السبح
 روح رو نمودند آن قدوه زمان مقدم ایشان را گرامی داشته فرمود که ذلک شهادت هم امور صوری بود
 معنی است و سنوک شما با استوار رسید منضم شویید و نجات خود قیام دارید حاجت تعلیم و تعلیم نیست یکدیگر
 اندامات این کسب کلام معطلات این راه بودند عنایت فرموده اجازت سلسله خدمت قدریه و چشمیه و تقسیم
 در سهر رویه و مداریه معسکه خلافت با دیگر اعمال نوازیش فرموده زیاده از دور و حکم استقامت فرمود
 و از غایت عنایت بر زبان را نهد که جای که نوات با برکات شما استقامت داشته طالبان آنجا را بدانند
 با این صوب حاجت نیست و لذا آنجا منضم شده در باره تشریف آوردند و سنی سال از مقام خود حرکت فرمودند
 الامتدادت بارشادسا لکان پیر و اشنند و بیک سلسله صاحبان کالی را جاری ساختند و با پسران واقربا و برادران
 قدیم سلسله قدیم آبا و اجداد خود نیز مرخص میشد احوال فکر و مشغل و حالات ریاضات و مشایط
 و تماشای و عملیات و فرقی عادات و تقرنات و ذکر اسرار و نکات از تصنیفات و حال ظاهر باطنیه
 آنجا بکتاب کاشف الالسا مفصل مرقوم است تولد آنجا بیست و ششم چادی الثانی رسیده بسبعین
 واقع شد و بعد عمر بقا و دویسال و چند ماه در شب و هم محرم الحرام قریب هجرت استثنی و در بعین و مانده
 و الف بفر و کس اعلى شتافت و مر از شریف با گنبد عالی و دیگر عمارت سنگین اولاد آنجا در باره ساخته
 را رقم زیارت نزار آنجا مشرف شده است و کمر شاه آل محمد قدس سره این شاه بیکت الله
 پدید بر گوار صاحب کاشف الالسا تولد ایشان در بلگرام در شهر دهم رمضان سنه کبیر از دیکه و یازده ظهور
 یافت چنانچه پیر ایشان بلفظ ظهور تاریخ تولد ایشان یافت اند و چنانچه سمیع خاتم ایشان است صحیح
 ظهور آل محمد زبیرت الله با صاحب البرکات را با ایشان عنایتی خاص و معنی واقف بود و تمام عمر بر سایه
 فیض پاپه والد بزرگوار فیضها بوده همچگونه روادار جدی ایشان نبود چنانچه گاهی در نماز جماعت در مسجد
 اتفاق میشد آنحضرت میفرمودند که امر و در جلالت نماز یافتم انتخاب نیز کبری معروف بودند که بالاتر
 در بیان است هر دو سال بر ریاضات تن و دانه آنجا در سال کامل در اعطاف غلوه گنویین بوده

کاشف الالسا
 کاشف الالسا
 کاشف الالسا

واقعات زبان جوین میفرمودند وین زمان اعمال او در وقت اشتغال و او کار از هر چه جاری ماند و فیوضت
 و انوار تجلیات با تعدد و لا محصی دست و او اثر از کتب نفیس هر دو اختصار این شکل را بدرجه کمال رسانیده اند و
 درین ضمن تا سه ماه بقدر غلوس آب خورده اند و نان با بره خشک استعمال نموده اند و سلوک تمام سال گذشته
 لیکن حرارت بزرگ چنان مشتعل شده که قریب با کجی توقی رسیده از تدمیر حکیم عطاء السمرقانی و حاج صاحب
 گزیده درین وقت صحت از تربیت سالکان غافل نبوده اند قول مصنف و حضرت جدی قدس سره
 تمام خدمت طالبان و سالکان حواله فرمودند و ایشان را لکب درین امر مستغرق بوده با آنکه سنگی
 در باطن تغییران و درین بر داشتند قاعده حضرت جدی چنین بود که اگر طلبی می آید و استعدادهای
 میسر و چیزی از مشغول ساخته میفرمودند که اگر طلب میداری در عجز از این کسب است تمام کرده
 در خانه خود بجائی میدادند و طلب ابوی سلوک و جدی نیز طایبان را ارشاد میکردند چنانچه حضرت جدی علی
 را که میسر چیزی گفته میفرمودند که نزد سید آل محمد برو و میفرمودند که سوال محمد خلی بار از سید سلوک
 گردانیده و ما را راحت بخشیده جناب قدس با آنکه مشکی ظاهر شریعت و تهنیه پ اخلاق مراتب باطن
 و قیام طالبان در حضور فریاد با بی سالکان این شهر و اطراف کوشیده سر انجام آن میدزدند و شب در وقت
 تعلیم تربیت بوده اند و بعد از آنکه خوانند و الف با شروع کتابها سابق باطنی هر چه می نمودند غلط این
 فیض عام در حوالی شهر و نواح و اطراف منتشر گردید فوج فوج سالکان و بنیاداران می رسیدند و مقصد
 خود می آید جناب قدس از سیامی سالک سید است که این نیز از غلظت مشغول کار خواهد بود و بعد از آن
 طریق نیز مثل مقصود خواهد رسید همان مشغول او را مشغول می ساخت در کتاب مذکور ذکر ملقاء ایشان
 و در بیان و کشف و کرامات و تعلیم طلب و تعلیم ذکر و فکر و مشغول و اعمال مفصل مرقوم است در فرود و
 آخر شب شانزدهم رمضان سنه یکصد و شصت و چهار انتقال فرمود و متعلق روضه پر بزرگوار خود
 بطرف شرقی آسود و ذکر شاه حمزه شاه حمزه فرزند ارجمند شاه آل محمد و مصنف کتاب کاشف
 بودند آن کتاب که در پیوسته نقل این فقیر چهارم ربيع الثانی در سنه احد و ثلثین و مات و الف است چون
 در محله روسی رسید و جناب عالی ازین عالم رحلت فرمود از آن وقت بر این مکان نشسته است تربیت

کتاب کاشف

شش و چهار سال میشود که در نجات استقامت میدارد سال فقیر شصت و هفت کشیده شش نظر لطیفه غیبی میکند
 و اکثر این رباعی بخواند رباعی گریه بر طاعتی نسفتم هرگز با در گریه زرخ منم هرگز با نوید نسیم
 و آستان کرمت با زیر آبی را و در غمتم هرگز با عمری بحسرت گذرانیده ام و جای بحیرت در با
 هم و قلو سسی از و کان بخا و گره نه پیشتری نه یک گفت جواز خرمن در ایگان حاصل نه فقیری با وجود
 این باغلاس جاپیان قوطب زمان میگویند و عالمیان غوث ارشاد و منجوت من بهم با این زوره عوام و خوا
 در ساختام و ما تم خود داشته ام ای دل تو کجا میروی و کدام راه می پویی سه لوی سربای دنیا
 دین دیگر چو بنواهی با دو عالم گرد و در سبازی همان حاصل کنی خود را با نوز میدی شکایت میکنی چشم
 از که میداری با کرمی هم مقرر کن اگر سبایل کنی خود را با استغفر الله لاجل ولا قوه الا بالله این فقیر
 سبیل نولد و نخستین ملقب با حق صاحب سبیل احمد دیگر معروف است بستی صاحب سبیل کات
 سوم مشهور است صاحب سبیل حسین بن علی بن علی بن ابی طالب در علم ایشان برکت و هدیه راز خویش
 سازد بحق محمد و آله و بر آنکه میرسد محمد صغری که از اجداد سادات بلکه ام و با فقر اند و وقت با را چه انجام
 سبزی نام که کافر متعصب بود در بلگرام متوطن گردیدند در سنه اربع و عشر و ستمانه بدستوری سلطان
 شمس الدین القشغریان اسلام را جبراً با قارب عیال و سپاه بقتل رسانیده تاریخ این فتح خدا
 است و بعد سسی و یک سال سید موصوف در چهاردهم شعبان سنه خمس و اربع و ستمانه اجماعاً قتل
 فرامید آن مرج البحرین و منایل صوری و معنوی در بدخواج قلیب الدین بختیار کاکلی اوششی بود و نه
 حضرت شاه حمزه وصیت نامه پداز ایام و سال پیش از ششماه نوشته در قلمه ان مخفی داشته بودند
 و آن نیست وصیت نامه بالا بلند عشوه گری سرد و ناز من با کوتاه کرد و منصب عمر در این
 معلوم پندای خدا سلم الله باد که فقیر را سفر آخرت و پیش آمد آنچه حضرت جدی قدس سره آفرید
 چهار انواع ارقام فرموده اند انجامه را بسند است حتی اوسع در آن سامی باشند و بانام اودی سازند
 و این جانب اجازت خلافت سلسله خمس مقرر دانند و او یکم و با سما اربعین و بشیخ و عا و میانه
 و سوز قرانی و دیگر اوعیه و اذکار و اشغال به شافیه و غیر مشافیه مجاز و مازون بوده اند و هستند

در وقت آنکه شریعت خدا بر او دست آورده و دست طمع باستین قناعت چسبیده و بلا بدالتفا نماید که
 انحراف است شیخ المصطفی نیز گفته اند و بکتب سلف و صحایق و او را در مشغول باشند و کسی در طریق انقیاد
 از حال و جان استوار بر نهند و شیردگرمی افغان صین و امورات و غیوی لازم شناسند که از آن روید گل و خار
 اندین باغ که هم طاروس در باغ است و هم زبانه که گریزی بدو نیکی مزن دم که هم البیس با هم
 آدم نه و نیاند شستی و گداز شستی است لهذا با چه کسی بر داشتند است و اگر کسی از این او تعالی بنظر او
 آید دست شما و در این اولی که درین زمان ابلیت این امر مقصود و منصبیت موجود و بچرب زبانی و شیرین
 سانی کسی فریفته نشوند که این خالقه در هر وقت از من الکبری الامم بوده اند و فاتحه سالیان هرگز تکلف
 کنند بلکه نه نمایند که حکم چنین است بعد است سالی روشن خواهد شد حالا مسئله اصل در حل و کاری ازین اجماع
 پس ازین دعای بی بی گانه و خویش فقط گویند بعد است سال جاگیر ایشان در ضبط انگریران آمد بعد از افضل
 این و اگر داشت برود **سه** دیگر که غنیمت حافظ کرده نیافت که گم گشته که باوه تمخض بکام نیست
عمر وقت آن آمد که خرم لامکان بر پاکنم که این جهان و جهان را در هر و شاید کنم که وقت آن
 که نیایان آن بشنم با که غم سومی و دوستان عالم باکنم که غم فریاد الی سر سبزگی نمود که بارفتان ملا انگ
 آن جو کنم که نقطه آنرا اول می سازم ای فلان که دوره قوسین را قرب با و آذنی کنم که بعد همی را
 عقب و سوسه سازم هم که این خیالات تو هم را بخود رسواکنم که نفی در اثبات و اثبات در نفی کنایه
 لا اولی الا الله و لا اله الا الله که در حشر خود از لا اولی الا الهی این جهان که زمان طوبی بسیار امکان خیم
 بر پاکنم که صورتی آن بیولای نفس آدم بیرون به طایر تقدشین را ماده متقاکنم که بخود آنها با خدای
 خویش گروم همچنان که بخود اشوا خدا با خدا میکانم که سازم را بشکنم و این بر پای جان در غم
 با صدای نبوت طنطنه در ناکنم که بجزه قطعی بوصول جان کنم یعنی نما که دوره نامرکز الهی را بنماکنم که
 انتمی در چهار دم محرم سیکه رو یکصد و نود و هشت بر حمت حق بیست و **و کراچی صاحب**
 اسم شریف سبیل احمد مرید مسجود نشین پر جوگوار خود حضرت شاه حمزه بودند شیخ المشایخ وقت
 خود مشایخ آن زمان آواز و بزرگی و مشیحت ایشان شنیده بخدمت ایشان می آمدند چنانچه

در وقت آنکه شریعت خدا بر او دست آورده و دست طمع باستین قناعت چسبیده و بلا بدالتفا نماید که